



The Role of the Unity of the Obligor in the Realization of *Tazāḥum al-Imtithālī*

Mohammad Ashayri Monfared  

Associate Professor, Arabic Translation Department, Higher Education Complex for Language,
Literature and Cultural Studies; Al-Mustafa International University . m_ashayeri@miu.ac.ir
<https://orcid.org/0000-0002-8847-0554>

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received 21 July 2024

Received in revised

form 26 January 2025

Accepted 27 January

2025

Keywords:

Tazāḥum al-Imtithālī,

Unity of the Obligor,

Important and Most

Important, Committing

the Least Evil Act

ABSTRACT

One of the most significant chapters in the science of *uṣūl* (principles) is the chapter on *tazāḥum al-imtithālī*. The resolution of *tazāḥum al-imtithālī* through the application of *murā-jihāt* (preferences) or the option of *takhyīr* (choice) follows a smooth and reliable mechanism that facilitates the jurisprudential resolution of legal conflicts. However, it is crucial for a jurist to determine whether a given issue genuinely pertains to the chapter of *tazāḥum* or not.

To achieve this clarity, scholars of *uṣūl* have endeavoured to define *tazāḥum* and distinguish it from *ta'āruḍ* as precisely as possible, ensuring that jurists can systematically and confidently analyze jurisprudential issues.

A key question in this discussion is whether, in the chapter of *tazāḥum*, two contradictory *taklīf* (obligations) must necessarily be imposed on a single *mukallaf* (obligor), or whether two contradictory obligations imposed on separate obligors can also be classified under *tazāḥum*. Some jurists have addressed this issue in their jurisprudential discussions, but no independent *uṣūlī* study has been conducted on the matter.

Cite this article:

Ashayri, M. (2024). The Role of the Unity of the Obligor in the Realization of *Tazāḥum al-Imtithālī* . *Journal of Islamic Law and Jurisprudence*; 10(36), 7-36. 

© The Author(s).

Publisher: Islamic Propagation Office of Qom Seminary- Khorāsān-e-Razavi Branch. DOI: <https://doi.org/10.22034/jrj.2025.69531.2841>



Employing an analytical approach, this study seeks to resolve this problem within the framework of *uṣūlī* principles. The hypothesis of this study is that the unity of the *mu-kallaḥ* (obligor) is a necessary condition for the realization of *tazāḥum al-imtithālī*. If two separate obligors each bear contradictory obligations, the issue does not fall under the category of *tazāḥum*, unless the obligation of the second obligor is connected to that of the first obligor in some other way.

نقش وحدت مکلف در تحقق تراحم امتثالی^۱

محمد عشایری منفرد^{id}

دانشیار گروه مترجمی عربی، مجتمع آموزش عالی زبان، ادبیات و فرهنگ شناسی، جامعه المصطفی العالمیه، قم، ایران.

رایانامه: m_ashayeri@miu.ac.ir

<https://orcid.org/0000-0002-8847-0554>



تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۴/۳۱

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۱۱/۰۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۰۸

نقش وحدت مکلف در
تحقق تراحم امتثالی

چکیده

یکی از ابواب پرثمر دانش اصول، باب تراحم امتثالی است. برون رفت از تراحم امتثالی، از طریق اعمال مرجحات یا استفاده از گزینه تخییر، سازوکار روان و قابل اعتمادی دارد که در بررسی فقهی یک مسئله، حل آن را ساده می کند اما مهم این است که فقیه در هنگام بررسی یک مسئله، اطمینان بیابد که آن مسئله واقعاً بومی باب تراحم است یا نیست؟ برای حصول این اطمینان، اصولیان کوشیده اند تعریف باب تراحم و تفاوت آن با باب تعارض را به حداکثر روشنی و وضوح برسانند تا حصول اطمینان برای فقیه در مرحله حل مسئله فقهی روشمند و آسان شود. یکی از مشکلاتی که در این راه وجود دارد این است که در باب تراحم حتماً باید دو تکلیف متنافی، بر عهده مکلف واحدی آمده باشد یا این که اگر دو تکلیف متنافی بر عهده دو مکلف جداگانه آمد نیز می توان مسئله را

۱. عشایری منفرد، محمد (۱۴۰۳). نقش وحدت مکلف در تحقق تراحم امتثالی. جستارهای فقهی و اصولی ۱۰



<https://doi.org/10.22034/jrj.2025.69531.2841>

صص: ۳۶-۷.

ناشر: دفتر تبلیغات اسلامی خراسان رضوی © نویسندگان

بومی باب تراحم کرد؟ برخی فقیهان در لابه‌لای کلمات فقهی‌شان اشاره‌ای به این مطلب کرده‌اند اما بحث اصولی مستقلی در این مورد ارائه نشده است. این تحقیق در چارچوب دانش اصول با روش تحلیلی به این نتیجه رسیده است که اشتراط وحدت مکلف در باب تراحم، ریشه در عجز مکلف که موضوع اصلی باب تراحم است، دارد و فروع فقهی‌ای که مکلفشان متعدد به نظر می‌رسد یا از باب تراحم نیستند و یا این که در نهایت به مکلف واحد بازمی‌گردند.

کلیدواژه‌ها: تراحم امثالی، وحدت مکلف، اهم و مهم، ارتکاب اقل القبیحین.

مقدمه

یکی از ابواب پرکاربرد دانش اصول که ثمرات قابل توجهی بر آن مترتب می‌شود، باب تراحم است. تراحم در مصطلح اصولیان متأخر امامیه، بدین معنا است که دو حکم شرعی استنباط شده که در مرحله جعل هیچ گونه منافاتی باهم نداشته‌اند، در مقام امثال به گونه‌ای باهم تنافی بیابند که مکلف نتواند آن دو تکلیف را امثال کند. در سرشت باب تراحم، یک تنافی بین دو تکلیف وجود دارد. همین تنافی موجب شباهت این باب به باب تعارض شده است. از آنجا که احکام باب تراحم با احکام باب تعارض تفاوت دارد، باید سنجه‌ای برای تمایز این دو باب از یکدیگر معرفی می‌شد. کوشش اصولیان امامیه برای به دست دادن معیار معینی که بتواند بین این دو باب گسست بیافکنند، سرانجام در اندیشه محقق نائینی به بار نشست و دانش اصول توانست با ارائه سنجه‌ای روشن، مشخص کند که کدام فرع فقهی باید به باب تراحم و کدام یک باید به باب تعارض ملحق شود (عشایری منفرد، ۱۴۰۱، ۲۷).

سازوکار برون‌رفت از باب تراحم با سازوکار برون‌رفت از باب تعارض، تفاوت چشمگیری دارد. احکام باب تراحم و مرجحاتی که اصولیان برای آن برشمرده‌اند، کاملاً مشخص و دارای مراحل روشنی است که تبیین منظم آن در دانش اصول، موجب شده است دشواری‌های رسیدگی فقهی به فروع باب تراحم، به حداقل برسد. از همین رو است که وقتی فقیه می‌خواهد به یک مسئله مشتبه رسیدگی کند، برایش

جستارهای
فقهی و اصولی

سال دهم، شماره پیاپی ۳۶
۱۴۰۳

۱۰

خیلی مهم است که بداند این مسئله بومی باب تراحم است یا نیست؛ چون وقتی احراز شود که این فرع فقهی، بومی باب تراحم است به راحتی می توان از سازوکارها و احکام اصولی باب تراحم استفاده کرده و مسئله فقهی را حل کرد.

یکی از عناصری که در لابه لای کلمات فقهی برخی از بزرگان، از شروط باب تراحم شمرده شده، عنصر «وحدت مکلف» است؛ بدین معنا که منافات بین دو تکلیف فقط در صورتی بومی باب تراحم است که هر دو تکلیف متنافی، بر عهده یک مکلف آمده باشد. چنان که در مثال های معهود باب تراحم، مانند تنافی بین حکم وجوب نجات اجنبیه از غرق و حکم حرمت لمس او، نیز هر دو تکلیف بر عهده یک مکلف آمده است؛ یعنی یک ناجی است که دو تکلیف حرمت لمس اجنبیه و وجوب نجات او را به عهده دارد.

نتیجه این شرط، آن است که برخی مسئله های فقهی که در آنها، دو حکم متنافی هر کدام بر عهده یک مکلف جداگانه آمده است، از باب تراحم خارج می شود و برای حل آن مسئله نمی توان از سازوکار اصولی باب تراحم و مرجحات این باب، بهره جست. نمونه ای از این مسائل فقهی، مسئله پیوستن به حکومت جور برای جلوگیری از ظلم و فساد آنان است. در اینجا نیز دو حکم متنافی وجود دارد؛ یکی حرمت پیوستن به حکومت جور و دیگری حرمت فساد و ظلم به رعیت. در اینجا تکلیف اول (حرمت پیوستن به دستگاه ظلم) بر عهده یکی از شهروندان آمده است اما تکلیف دوم (حرمت فساد و ظلم به مردم) بر عهده حاکم ظالم آمده است. البته دو تکلیف باهم منافات دارند؛ چون اطاعت از این دو تکلیف، ممکن نیست؛ یعنی اگر فلان شهروند بخواهد حکم حرمت پیوستن به دستگاه ظلم را اطاعت کند باید گوشه گیری کند و حاکم ظالم افسارگسیخته را رها کند تا به ظلم خود ادامه دهد اما اگر بخواهد کاری کند که او به مردم ظلم نکند، باید تکلیف اول را زیر پا نهد و به دستگاه ظلم بپیوندد. بر این اساس، هر چند بین دو تکلیف منافات وجود دارد ولی چون هر تکلیف بر عهده مکلف جداگانه ای آمده، فقیهانی که در دانش اصول فقه، وحدت مکلف را از شروط باب تراحم می دانند، نمی توانند این فرع فقهی را بومی باب تراحم بدانند و در نتیجه در حل این مسئله فقهی نمی توانند از ضوابط باب

تزام مانند ترجیح از طریق اهم، بهره بگیرند. البته فقیهانی که این مسئله را بومی باب التزام دانسته‌اند، تکلیف دوم را به گونه‌ای صورت‌بندی کرده‌اند که دو تکلیف بر عهده همان شهروند بیاید. تکلیف دوم در باور این فقیهان، این است که جلوگیری از ظلم، واجب است.

پس مشکلی که وجود دارد این است که در برخی از تنافی‌ها، به جای مکلف واحد، مکلف‌های متعدد وجود دارد. باوجود این مشکل، جای طرح این مسئله است که نقش وحدت و تعدد مکلف در تحقق باب التزام چیست؟ فرضیه تحقیق آن است که به‌طور کلی در تحقق باب التزام «وحدت مکلف» شرط است مگر مواردی که تکلیف دوم دو بُعدی باشد؛ یعنی از نظر ذاتی متوجه مکلف دوم باشد اما در عین حال امکان رجوع آن به مکلف اول نیز وجود داشته باشد. روشن است که سنخ این مسئله، اصولی است و تبار مسئله به دانش اصول فقه می‌رسد. برای اثبات این فرضیه، داده‌ها از منابع فقهی و اصولی جمع‌آوری و در چارچوب روش اجتهادی دانش اصول فقه، تحلیل شده است.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال دهم، شماره پیاپی ۳۶
۱۴۰۳

۱۲

به‌عنوان سابقه پژوهش باید خاطر نشان کرد که درباره این مسئله، هیچ تحقیق مستقلی یافت نشد اما برخی فقیهان در لابه‌لای مسائل فقهی بدون هیچ تبیین و تحلیل اصولی اشاره غیر جامعی به موضوع این تحقیق کرده‌اند که در خلال مقاله گزارشی از دیدگاه‌های آن بزرگان ارائه خواهد شد. باین حال، این بزرگان نیز موضوع را به مسئله اصولی تبدیل نکرده‌اند. این پژوهش افزون بر این که دیدگاه‌های مربوط را غالباً از لابه‌لای کلمات فقهی استخراج و تجمیع کرده است، این نوآوری را نیز دارد که توانسته با تحلیل اصولی باب التزام، بین وحدت مکلف و ریشه اصولی باب التزام تناسب برقرار کرده و از این طریق اشتراط وحدت مکلف در تحقق التزام را اثبات کند و چرایی خروج مستثنیات را نیز برهانی کند.

۱. مفهوم‌شناسی

پیش از رسیدگی به مسئله تحقیق، مفاهیمی که روشنی آن به حل مسئله کمک می‌کند، به‌صورت مختصر مورد اشاره قرار می‌گیرد.

۱/۱. تراحم

واژه تراحم از مصطلحات دانش اصول فقه است و در لسان ادله نقلی به کار نرفته تا به معنای لغوی و عرفی آن نیاز چندانی داشته باشیم اما بهر حال در قالب یک اصطلاح در دانش اصول فقه به کار رفته است. امروزه در دانش اصول، تراحم را در قالب سه مصطلح به کار می گیرند: تراحم ملاکی، تراحم حفظی و تراحم امثالی (صدر، ۱۴۱۷ ق، ۳/۶۶ و ۴/۱۵۱؛ هاشمی شاهرودی، ۱۴۳۱ ق، ۱/۲۲۷ و ۲/۴۵). از این میان، تراحم حقیقی همان تراحم امثالی است (صدر، ۱۴۱۷ ق، ۳/۱۴۲) به طوری که شهید صدر معتقد است در آثار محقق نائینی هرگاه کلمه تراحم به کار می رود منظور همین تراحم امثالی است (صدر، ۱۴۱۷ ق، ۳/۶۶). تراحم امثالی که تراحم حکمی نیز نامیده می شود، تراحم بین دو حکم استنباط شده است. در این نوع از تراحم، دو حکم شرعی در مقام جعل، هیچ منافاتی باهم نداشته اند و تنها در مقام امثال است که مکلف در شرایط خاصی، از امثال هر دو حکم عاجز شده است (نائینی، ۱۳۷۶، ۴/۲۰۵ و ۲۶۳ و ۳۱۷؛ حلی، ۱۴۳۲ ق، ۸/۴۶۱). البته به نظر می آید که نه تنها در آثار محقق نائینی بلکه در سراسر دانش اصول نیز از زمان محقق نائینی، هرگاه کلمه تراحم به صورت مطلق به کار برود، همین معنای تراحم امثالی از آن فهمیده می شود.

نقش وحدت مکلف در
تحقق تراحم امثالی

۱۳ در مدرسه محقق نائینی برای تحقق تراحم، به سه عنصر توجه داده است که از میان آنها عنصر اول و دوم از بیانات خود نائینی و عنصر سوم از بیانات شاگردان ایشان به دست آمده است. عنصر نخست این که در باب تراحم، برخلاف باب تعارض، ظرف وقوع تنافی، عالم جعل و تشریع نیست بلکه عالم امثال است (نائینی، ۱۳۷۶ ش، ۴/۷۰۵ و ۳۱۷). عنصر دوم به این نکته اشاره می کند که تنافی و تضادی که در باب تراحم وجود دارد، تنافی بین دو دلیل شرعی نیست بلکه تنافی بین دو حکم شرعی استنباط شده است (نائینی، ۱۳۷۶، ۴/۷۰۵؛ خویی، ۱۴۱۹ ق، ۲/۷)؛ بنابراین موصوف تنافی در باب تراحم، دلیل (یا مدلول دلیل) نیست بلکه حکم است. البته در مدرسه نائینی این تنافی گاه تنافی دو دلیل در مرحله فعلیت نیز نامیده شده است (خویی، ۱۴۱۹ ق، ۲/۶) که از قید «مرحله فعلیت» معلوم می شود که این بیان نیز تعبیر دیگری از همان بیان سابق است. خلاصه آنکه هرچند در باب تعارض، دلیل با دلیل تنافی پیدا

می‌کند اما در باب تزاحم، یک حکم شرعی استنباط شده با حکم شرعی استنباط شده دیگری در مرحله امثال و فعلیت تنافی پیدا می‌کند و همین تنافی است که بر اساس نظریه انحلال خطابات و ملاحظه حالات فردی مکلفان در مرحله فعلیت، موجب عجز مکلف از امثال دو حکم می‌شود.

در میان شاگردان مرحوم نائینی در تعریف باب تزاحم، افزون بر دو عنصر فوق، بر عنصر سومی نیز تأکید شد. عنصر سوم آن است که منشأ تزاحم همیشه عجز مکلف است (خویی، ۱۴۱۹ق، ۷/۲). جالب آن که خود محقق نائینی چنین ادعایی نداشته است؛ زیرا در باور وی تنها منشأ باب تزاحم، عجز مکلف نبود بلکه گاهی با اینکه مکلف توانایی امثال هر دو حکم را دارد اما مانع شرعی دیگری پیش می‌آید که از امثال هر دو حکم پیشگیری می‌کند و راه برای امثال یکی از دو حکم باز می‌ماند (نائینی، ۱۳۵۲، ۲۷۰/۱). البته چنان که از سخنان برخی شاگردان ایشان برمی‌آید، خود محقق نائینی نیز در آخرین ادوار تدریس، به همین دیدگاه متمایل شده بودند که تنها ریشه باب تزاحم، همان عجز مکلف است (حلی، ۱۴۳۲ق، ۴۶۱/۶).

در منابع اصولی غیر از این سه عنصر، از اشتراط عنصر دیگری سخن به میان نیامده است البته در تعریفی که محمدتقی فقیه برای باب تزاحم آورده، قید وحدت مکلف نیز ذکر نشده است (فقیه، ۱۴۰۷ق، ۱۸۱) اما در خلال یکی از مباحث فقهی، برای تبیین تزاحم در همان مسئله فقهی، قید وحدت مکلف را بیان کرده است (فقیه، ۱۴۰۷ق، ۲۴۳) ولی در همان جا هم هیچ توضیح یا توجیهی در این مورد، داده نشده است.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال دهم، شماره پیاپی ۳۶
۱۴۰۳

۱۴

۱/۲. اهم و مهم

وقتی در مرحله امثال، بین دو تکلیف چنان تزاحم روی می‌دهد که مکلف از امثال آن دو تکلیف عاجز و در نتیجه ناچار شود تنها یکی از آن‌ها را امثال کند، عقل حکم می‌کند که تکلیف مهم فدای تکلیف مهم‌تر شود؛ یعنی در مرحله فعلیت، تکلیف مهم از فعلیت بیفتد تا تکلیف اهم بدون هیچ مانعی به فعلیت برسد. مهم‌ترین مستندی که می‌تواند اهم و مهم را موجه بکند، دلیل عقل است. دلیل عقل به شکل‌های گوناگونی تقریر شده است. در تقریری که مبتکر آن محقق نائینی است، آمده است

مكلف وقتى در باب تزاحم گرفتار مى شود، تكليف اهم از آن جهت كه اهم است مكلف را از پرداختن به تكليف غير اهم عاجز مى كند اما تكليف غير اهم نمى تواند مكلف را از پرداختن به تكليف اهم عاجز كند. عجز مكلف از پرداختن به تكليف غير اهم، شرط قدرت را منتفى مى كند. وقتى مكلف نسبت به تكليف غير اهم، قدرتش را از دست داد، تكليف غير اهم فعليت خود را از دست مى دهد (نائينى، ۱۳۵۲، ۲۷۷/۱). برخى اصوليان با استناد به همين مستند عقلى، بدین باور رسيده اند كه هر خطاب شرعى، مقيد به اين قيد است كه مكلف، اشتغال به يك ضد واجب كه اهميتش كمتر از مفاد اين خطاب نباشد، نداشته باشد (صدر، ۱۴۱۷ ق، ۲۷/۷ و ۶۱). به عبارت ديگر، هر خطاب شرعى مقيد به اين قيد است كه مكلف، اشتغال به يك تكليف ديگر كه با مفاد اين خطاب، مساوى يا از آن مهم تر باشد، نداشته باشد (صدر، ۱۴۱۷ ق، ۶۶/۷).

۱/۳. دفع افسد به فاسد

يکى از مصاديق قانون اهم و مهم «دفع افسد به وسيله فاسد» است. اين قانون كه چيزى جز اهميت سنجى در مفسده محرّمات نيست، بيان مى كند كه اگر ارتكاب يکى از دو عمل حرام، گريزناپذير شده باشد، چند آن كه مكلف گريز و گزيرى از ارتكاب يکى از آن دو نداشته باشد در اين صورت بايد يکى از آن دو را كه مفسده كمترى دارد، انتخاب كند.

برخى از فقيهان اماميه قاعده دفع افسد به فاسد را چنان روشن و خرد ياب مى دانسته اند كه تأكيد کرده اند در چنين فرضى كه مكلف بين افسد و فاسد گرفتار آمده، اگر حرام بزرگ تر (افسد) را انجام بدهد هيچ عذرى براى او وجود ندارد (امام خمينى، ۱۴۲۹ ق، ۳۹۶؛ امام خمينى، ۱۴۰۹ ق، ۲۴۷/۱). اين مطلب همان حكمى عقلى است كه ظاهراً برخى از بزرگان آن را قاعده فقهى مى دانند و با عنوان «قاعده جواز ارتكاب اقل القبيحين» از آن ياد کرده اند (لارى، ۱۴۱۸ ق، ۲۲۶/۱).

۲. ديدگاه ها درباره قيد «وحدت مكلف»

با توجه به اين كه مسئله وحدت مكلف در كتب اصولى مطرح نشده، ناگزير بايد

دیدگاه‌ها را از لابه‌لای کلمات فقهی استخراج کرد. بدین منظور دو طایفه از فروع فقهی گزیده شده است؛ طایفه اول، فروعی که به جهت تعدد مکلف، توسط فقیهان از باب تزاحم خارج شده‌اند و طایفه دوم، فروعی که هرچند در آن‌ها نیز تعدد مکلف وجود دارد ولی بازهم مسئله، بومی باب تزاحم انگاشته شده است!

۲/۱. اشتراط قید وحدت مکلف در برخی فروع فقهی

جستجو در ابواب مختلف فقهی نشان می‌دهد که در برخی از فروع فقهی، با این که شروط باب تزاحم وجود داشته، فقیه به جهت تعدد شدن مکلف، آن فروع را از باب تزاحم خارج کرده است. برخی از این فروع فقهی در ادامه بیان می‌گردد.

۲/۱/۱. مسوغات کذب

یکی از فروع مرتبط با باب تزاحم، مسئله دروغ گفتن برای اجتناب از حرام‌های دیگر است. شیخ اعظم انصاری چنین کذبی را از مصادیق قاعده «وجوب انتخاب اقل القبیحین» دانسته است (انصاری، ۱۴۱۵ ق، ۲۱/۲) و برخی از بزرگان مسئله را بومی باب تزاحم دانسته‌اند (خویی، ۱۴۱۲ ق، ۱/۴۰۳؛ روحانی قمی، ۱۴۲۹ ق، ۲/۱۹۲). سید عبدالحسین لاری در بررسی این فرع فقهی، سخن شیخ را از دو جهت نقد کرده است که یکی از آن دو، به مسئله وحدت مکلف بازمی‌گردد. ایشان صراحتاً قاعده ارتکاب اقل القبیحین را ویژه مواردی دانسته است که دو تکلیف بر عهده مکلف واحدی آمده باشد. از آنجا که قاعده ارتکاب اقل القبیحین یکی از راه‌های برون‌رفت از باب تزاحم است، مشخص می‌شود که آنچه در کلام لاری، مشروط به این شرط شده، همان باب تزاحم امتثالی است. طبق دیدگاه وی، ارتکاب یک فعل قبیح توسط مکلف اول برای این که مکلف دوم مرتکب فعل قبیح‌تری نشود، جایز نیست چنان که ارتکاب یک ظلم کوچک، برای این که شخص دیگری مرتکب ظلم بزرگی نشود، جایز نیست؛ چون از نظر عقلی قبیح و برخلاف ضرورت است (لاری، ۱۴۱۸ ق، ۱/۲۰۰).

۲/۱/۲. اعانه ظالم و قبول ولایت جائر

یکی از مسلمات اسلام، حرمت یاری کردن ظالم است (مفید، ۱۴۱۳ ق، ۵۸۹؛ طوسی، ۱۴۰۰ ق، ۳۶۵). افزون بر حرمت یاری ظالمان، حکم فقهی دیگری با عنوان حرمت

جستارهای

فقهی و اصولی

سال دهم، شماره پیاپی ۳۶
۱۴۰۳

۱۶

قبول ولایت ظالمان نیز در دانش فقه وجود دارد اما گاهی اموری مانند پیشگیری از رواج منکرات، دفع ظلم ظالم یا کمک در رسیدن صدقات به مستحقان واقعی، وابسته به همکاری با همین ظالمان و قبول ولایت آنان می‌شود. از ظاهر کلمات برخی فقیهان چنین برمی‌آید که در این موارد، این قبیل تکالیف با حکم حرمت قبول ولایت جائز، متزاحم شده و بر آن مقدم می‌شوند (ابن براج، ۱۴۰۶ ق، ۳۴۶/۱).

مشکلی که در اینجا وجود دارد این است که برخی فقیهان، دفع ظلم را فقط بر کسی واجب می‌دانند که خودش در وقوع ظلم نقش مباشرتی یا تسبیبی داشته باشد (خویی، ۱۴۱۲ ق، ۲۵۴/۱) چنان که رساندن زکات واجب به مستحقان را نیز تکلیف کسی جز مالک، امام یا عامل نمی‌دانند (حلی، ۱۴۰۸ ق، ۱۵۲/۱). بدین ترتیب، از منظر این فقیهان، شکل‌گیری باب تزاحم با چالش وحدت یا تعدد مکلف، مواجه می‌شود؛ چون هرکسی که مکلف به حرمت همکاری با ظالمان است، تکلیف دفع ظلم و رساندن صدقات به مستحقان را بر عهده ندارد.

برای همین است که برخی دیگر از فقیهان، این مسئله را از باب تزاحم خارج کرده‌اند؛ زیرا التفات داشته‌اند که وحدت مکلف از شروط باب تزاحم است و در اینجا دو حکم بر عهده یک مکلف نیامده تا مسئله بومی باب تزاحم شود. سید لاری درجایی که مکلف برای ادای تکالیف اهمّ خودش ناگزیر شود با ظالمان همکاری کند، این همکاری با ظالمان را از باب تزاحم جایز دانسته است اما ارتکاب اختیاری ظلم را برای این که دیگران بتوانند تکالیف اهمّشان را امتثال کنند، جایز نمی‌داند (لاری، ۱۴۱۸ ق، ۲۲۶/۱). در باور ایشان، خروج مسئله از باب تزاحم آن قدر روشن است که وقتی شیخ انصاری پس از بررسی مسئله قبول ولایت جائز، می‌نویسد: «فتأمل»، سید لاری این تعبیر را نیز اشاره به همین مطلب می‌داند که خود شیخ هم این مسئله را بومی باب تزاحم نمی‌دانسته است (لاری، ۱۴۱۸ ق، ۲۷۸/۱). این که مکلفی بخواهد ظلم قلیل را مرتکب شود تا مکلف دیگری ظلم کثیر را ترک کند، از منظر سید لاری یکی از غریب‌ترین توهمات ضد عقلی و ضد نقلی است (لاری، ۱۴۱۸ ق، ۱۴/۱).

فقیه دیگری که این مسئله را به سبب عدم وحدت مکلف، از باب تزاحم خارج کرده، امام خمینی رحمه الله علیه است. ایشان برای تبیین دیدگاه خود، ابتدا این فرع را مطرح

می‌کند که فرض کنید مکلفی بین قتل نفس محترم و شرب خمر ناگزیر است یکی را انتخاب کند. سپس توضیح می‌دهد که این مثال را بومی باب تراحم می‌داند؛ زیرا در اینجا حرمت قتل نفس محترم و حرمت شرب خمر، دو حکم هستند که بر عهده یک مکلف آمده‌اند؛ یعنی در این مقام، یک مکلف با دو تکلیف وجود دارد اما اگر همین مکلف را ناگزیر کرده باشند که اگر شرب خمر نکند، شخص دیگری مرتکب قتل نفس خواهد شد، در این صورت دیگر مسئله بومی باب تراحم نخواهد بود (امام خمینی، ۱۴۱۵ ق، ۱۹۴/۲) تا بتوان برای برون‌رفت از آن، از ضابطه اهم و مهم بهره جست. به‌طور کلی در باور امام خمینی رحمه الله علیه اگر دو تکلیف به دو مکلف جداگانه تعلق یافته باشد، مسئله بومی باب تراحم نیست مگر این که تکلیف مکلف دوم از محرماتی باشد که مبعوضیت مطلق داشته باشند و دفع آن‌ها بر همه مکلفان از جمله مکلف اول، واجب باشد (امام خمینی، ۱۴۱۵ ق، ۱۹۶/۲).

امام خمینی رحمه الله علیه در جایی دیگر این مثال را پیش کشیده‌اند که اگر مکلفی را اکراه کنند که یا باید زید را بکشد یا ما چندین نفر دیگر را خواهیم کشت، در این صورت او نمی‌تواند زید را بکشد؛ چون درست است که دفاع از جان آن چند نفر بر او واجب است اما این دفاع فقط در صورتی واجب است که برای او امکان داشته باشد و دلیلی نداریم که بگویید دفاع از جان دیگران حتی در جایی که خود مکلف ناچار بشود شخصاً به قتل شخص بی‌گناه دیگری مباشرت کند، واجب است و سرانجام این مثال را نیز مانند مثال کسی دانسته‌اند که او را مخیر کرده‌اند بین این که یا خودش به تنهایی شرب خمر کند یا آن که جمع کثیری مرتکب شرب خمر خواهند شد که نمی‌توان ضابطه اهم و مهم را در آن اجرا کرد. باید گفت که امام خمینی رحمه الله علیه در فرجام بحث اشاره کرده‌اند که اگر مکلف را مخیر کنند بین این که یا رسول الله صلی الله علیه و آله را می‌کشیم یا باید فلانی را بکشی، در این صورت باید فلانی را بکشد تا جان رسول الله صلی الله علیه و آله حفظ شود؛ چرا که شارع، حفظ جان رسول الله صلی الله علیه و آله را در هر حال واجب می‌داند (امام خمینی، ۱۴۱۵ ق، ۲۳۲/۲).

روشن است که در مثال اول، امام خمینی رحمه الله علیه در صدد این هستند که نشان دهند درباره تکلیف دوم (حرمت قتل آن چند نفر) هیچ تکلیفی متوجه مکلف اول نشده

است و تنها تکلیفی که در این زمینه وجود دارد همان حرمت قتل آن چند نفر است که آن‌هم متوجه این مکلف مکره نیست بلکه متوجه خود تهدیدکنندگان است و برای همین است که مسئله به مسئله یک مکلف با دو تکلیف متزاحم، تبدیل نمی‌شود بلکه به مسئله دو مکلف با دو تکلیف جداگانه، تبدیل شده است و بدین ترتیب از باب تزاحم خارج می‌شود.

هرچند برخی از معاصران، این سخن امام خمینی رحمه الله را بدون این که چیزی به آن بیفزایند یا از آن بکاهند، نقل کرده‌اند (علیدوست، ۱۳۹۶، ۴۵۳-۴۴۰) اما برخی از شاگردان امام خمینی رحمه الله، این سخن امام رحمه الله را نقد کرده‌اند؛ چنان که آیت‌الله نوری همدانی به روشنی نوشته‌اند: «این دیدگاه ایشان که تزاحم امثالی منحصر درجایی است که تکالیف متعدد بر عهده مکلف واحدی آمده باشد، محل نظر و تأمل است» (نوری همدانی، ۱۴۳۴ ق، ۲۳۷) و در ادامه توضیح می‌دهند که شارع در تقنین قوانینش بی‌غرض نیست و احکامش را به سبب مصالح و مفاسد وضع کرده و همه مکلفان را نیز نسبت به اعمال یکدیگر مسئول قرار داده است چندان که هرکدام از آن‌ها همان‌طور که نسبت به اعمال خودش مسئول است، نسبت به اعمال دیگران نیز مسئول است. بدین جهت عقل بعید نمی‌داند که در تکالیفی که بر عهده چند نفر آمده نیز تزاحم رخ دهد (نوری همدانی، ۱۴۳۴ ق، ۲۳۷).

از ظاهر این توضیح، چنین برداشت می‌شود که این نزاع یک نزاع کبروی نیست؛ یعنی گویا در باور آیت‌الله نوری اصل ادعای اصولی امام خمینی رحمه الله مخدوش نیست بلکه خدشه در اینجا است که ایشان مسئولیت بندگی مکلفان را از هم جدا کرده است و مسئولیت متقابل بندگان نسبت به یکدیگر را که موجب می‌شود تکلیف هر شخص، تکلیف دیگران نیز باشد، نادیده انگاشته است.

۲/۱/۳. تیمم

در بررسی یکی از فروع باب تیمم، نیز اشتراط وحدت مکلف در باب تزاحم مورد اشاره قرار گرفته است. در ابواب تیمم، این فرع فقهی بررسی می‌شود که یک مکلف جُنب که نیاز به غسل واجب دارد و یک مکلف مُحَلِّث که نیاز به وضو واجب دارد، باهم به آبی دست می‌یابند که تصرف در آن برای آن‌ها مباح است ولی

حجم آن آب، کفاف هر دو فعل؛ یعنی غسل و وضو را نمی دهد بلکه یا باید مکلف اول با آن غسل کند یا مکلف دوم با آن وضو بگیرد. از ظاهر کلمات برخی فقیهان برداشت می شود که مسئله را بومی باب تزاحم می دانسته اند (همدانی، ۱۴۱۶ ق، ۳۶۳/۶) اما محقق خویی تصریح کرده است که وقتی دو تکلیف (وجوب غسل و وجوب وضو) به دو مکلف جدا توجه یافته باشد، مسئله خارج از باب تزاحم است و ربطی به باب تزاحم ندارد، البته ایشان در اینجا توضیح بیشتری نداده و مشخص نکرده اند که نقش وحدت مکلف در تحقق باب تزاحم چیست (خویی، ۱۴۱۸ ق، ۴۰۹/۱۰).

۲/۱/۴. بیماری مادر و جنین

یکی دیگر از فروعی که در بررسی آن، شروط باب تزاحم بازخوانی می شود، فرع مربوط به بیماری مادر و جنینی است که حیات هریک از آن ها موجب مرگ دیگری می شود. گاه بیماری مادر و جنین چهارماهه ای که در شکم دارد، به جایی می رسد که فقط یکی از آن دو می تواند زنده بماند؛ یعنی اگر مادر جنینش را اسقاط نکند، خودش می میرد و اگر بخواهد خودش زنده بماند، باید جنین بمیرد. طبق فتوای بسیاری از فقیهان، در اینجا باید منتظر ماند تا یکی از آن ها به طور طبیعی بمیرد و بتوان دیگری را نجات داد (نجفی، ۱۴۰۴ ق، ۳۷۸/۴؛ طباطبایی یزدی، ۱۴۰۹ ق، ۴۳۹/۱) برخی نیز نجات جان مادر را مقدم دانسته اند (بهجت، ۱۴۲۳ ق، ۱۱۹). در این جا تکلیف پزشک با تکلیف مادر، تفاوت جدی دارد. پزشک یک مکلف است که دو تکلیف به او توجه یافته است؛ تکلیف اولش وجوب نجات جان مادر و تکلیف دومش وجوب نجات جان جنین است که این دو تکلیف با یکدیگر تزاحم یافته اند و طبق دیدگاه مشهور، هیچ یک از آن ها هم مرجّحی ندارد؛ چون نه اهمّ بودن جان مادر، محرز است نه اهمّ بودن جان جنین. به همین سبب، برخی فقیهان درباره تکلیف پزشک فتوا داده اند که پزشک باید صبر کند تا مرگ طبیعی یکی از آن ها خودبه خود فرارسد آن گاه برای درمان دیگری اقدام کند (طباطبایی یزدی، ۱۴۰۹ ق، ۴۳۹/۱). اما درباره تکلیف مادر، برخی فقیهان ابتدا التّفات داده اند که حفظ جان دیگران تنها زمانی بر یک مکلف واجب می شود که خوف از دست دادن جان خودش را نداشته باشد (فیاض کابلی، بی تا، ۲۷۰/۲). چنین فقهی در اینجا وجوب حفظ جان جنین

جستارهای
فقهی و اصولی

سال دهم، شماره پیاپی ۳۶
۱۴۰۳

۲۰

را بر عهده مادر نمی‌داند بلکه بر عهده پزشک می‌داند؛ چرا که مادر خوف بر جان خودش دارد اما پزشک هیچ خوفی ندارد. نتیجه این دیدگاه این است که در ناحیه پزشک، دو تکلیف (وجوب نجات جان مادر و وجوب نجات جان جنین) بر عهده یک مکلف (پزشک) آمده است اما در ناحیه مادر فقط یکی از دو تکلیف متوجه او شده و تکلیف دوم (نجات جان جنین) متوجه مکلف دیگر (پزشک) شده است؛ بنابراین در ناحیه مادر نیز هرچند دو تکلیف وجود دارد ولی مکلف این دو تکلیف، واحد نیست چون حکم وجوب حفظ نفس بر عهده مادر و حکم وجوب حفظ جان جنین بر عهده پزشک آمده است؛ پس مسئله مادر، بومی باب تزاحم نیست. حاصل این دیدگاه این است که پزشک چون در باب تزاحم گرفتار است و مرجّحی هم ندارد، مجاز به ترجیح جان مادر (و اسقاط جنین) نیست اما مادر می‌تواند روش اسقاط جنین را بیاموزد و خودش آن را انجام دهد (فیاض کابلی، بی‌تا، ۲/۲۷۰). البته جای این اشکال بر این دیدگاه وجود دارد که اطلاق ادله وجوب حفظ نفس در حدی نیست که شامل حفظ نفس از طریق قتل دیگری نیز بشود به‌ویژه آن که طبق برخی دیدگاه‌ها، برای وجوب حفظ نفس، دلیل لفظی وجود ندارد و فقط دلیل لّبی وجود دارد (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۳، ۵/۴۰۰).

۲۱ دیدگاه دوم بر آن است که حتی اگر حفظ جان جنین بر مادر واجب نباشد اما بازهم مادر در اینجا می‌خواهد جنین را به قتل برساند و قتل جنین بر مادر حرام است و همین حکم حرمت که متوجه مادر شده با حکم وجوب حفظ نفس، تزاحم یافته و از این رو مسئله مادر نیز بومی باب تزاحم است چون دو تکلیف (وجوب حفظ نفس و حرمت قتل دیگران) متوجه خود او شده است (خویی، ۱۴۱۸، ق، ۹/۳۱۸ و ۳۱۹).

بازخوانی دیدگاه‌هایی که در این فرع فقهی درباره تکلیف مادر ارائه شده، نشان می‌دهد که ارباب این دو دیدگاه همگی پذیرفته‌اند که برای تحقیق باب تزاحم باید مکلف واحدی وجود داشته باشد و تنها تفاوت این دیدگاه‌ها در این است که یک گروه سعی کرده‌اند تکلیف دومی را هم برای مادر به تصویر بکشند تا مسئله داخل در باب تزاحم شود ولی گروه دیگر به سبب نداشتن چنین تصویری از تکلیف دوم مادر، مسئله را از باب تزاحم خارج کرده‌اند.

نقش وحدت مکلف در
تحقق تزاحم امثالی

۲/۱/۵. تعارض ضررین

یکی از فروع مرتبط با تراحم، فرع تعارض ضررین است. محقق خویی یکی از ریز مسئله‌های تعارض ضررین را ضررهایی قرار داده است که توسط سبب‌هایی مانند سیل، بدون دخالت عامل انسانی، به یک شخص متوجه شده باشد. از منظر محقق خویی در این موارد، شخص نمی‌تواند برای دفع ضرر از خودش، سبب ضرر را به‌سوی شخص دیگری هدایت کند. این ادعا نزد ایشان، به دو دلیل مستند شده است. طبق دومین دلیل، ادله‌ای که دفاع از خود در برابر ضرر را واجب کرده، آن‌قدر اطلاق ندارد که شامل این مصداق (مکلف برای دفاع از خود، ضرر را به‌سوی دیگران هدایت کند) نیز بشود؛ چرا که اگر قرار باشد هر مکلفی برای دفع ضرر از خود، ضرر را به‌سوی شخص دیگر هدایت کند، شخص دیگر نیز همان ضرر را به‌سوی مکلف اول هدایت می‌کند تا از خودش دفع کرده باشد و در نتیجه در مضمون دلیل، تعارض رخ می‌نماید. محقق خویی در ادامه با تعبیر «نعم» فرض دومی را تصویر کرده و توضیح داده است: البته اگر ضرری که متوجه شخص اول شده، از ضررهایی باشد که دفع آن بر همگان واجب است، مکلف می‌تواند با هدایت کردن ضرر به‌سوی دیگران خود را از آن نجات دهد؛ چرا که در این صورت، مسئله بومی باب تراحم می‌شود (خویی، ۱۴۱۲ ق، ۴۴۴/۱ و ۴۴۵).

جستارهای

فقهی و اصولی

سال دهم، شماره پیاپی ۳۶

۱۴۰۳

۲۲

طبق ظاهر عبارت محقق خویی، در حالت اول دو مکلف داریم که خطابِ وجوبِ دفاع از مال و نفس، منحل شده و هرکدام از آن‌ها یک تکلیف دارد. البته درست است که این دو تکلیف باهم منافات دارند؛ چون هر یک از دو مکلف اگر بخواهد از مال خودش دفاع کند باید سیل را به‌سوی خانه مکلف دوم هدایت کند ولی مکلف واحد نیست تا داخل در باب تراحم شود اما در فرض دوم که بعد از کلمه «نعم» تصویر شده، وضعیت به گونه‌ای است که شخص دوم افزون بر حکم دفاع از مال و نفس خود، مسئولیت و تکلیفی نیز در قبال شخص اول دارد، در این صورت چون دو تکلیف برای یک مکلف ثابت شده، مسئله بومی باب تراحم می‌شود و مکلف دوم باید اهم و مهم کند.

۲/۱/۶. اقل الضررین برای معرفی کفیل

فرع دیگری که ظاهراً در اندیشه فقیهان به باب تراحم ربط یافته، این است که بینة مدعی در محکمه غایب باشد و حاکم رسیدگی به ادعای او را به آینده موکول کرده باشد. در اینجا این مسئله مطرح می شود که آیا حاکم می تواند مدعی علیه را وادار به معرفی کفیل کند؟ معلوم است که در اینجا الزام به معرفی کفیل، نوعی اضرار به او است و بدون کفیل رها کردن او نیز نوعی اضرار به مدعی است. برخی فقیهان در اینجا نیز بدین نظر متمایل شده اند که قاضی باید یکی از این دو ضرر را که خفیف تر است انتخاب کند؛ یعنی مثلاً مدعی علیه را وادار به معرفی کفیل کند (مفید، ۱۴۱۳ ق، ۷۳۳؛ طوسی، ۱۴۰۰ ق، ۳۳۹) اما دیدگاه این فقیهان با این نکته مورد نقد قرار گرفته که رعایت اقل الضررین به جایی مربوط است که یک مکلف در کار باشد نه جایی که دو مکلف وجود دارد (گلپایگانی، ۱۴۱۳ ق، ۳۵۴/۱ و ۲۵۵؛ سبحانی، ۱۴۱۸ ق، ۴۳۸/۱ و ۴۳۹). به طور کلی فقیهان دیگری نیز دیده می شوند که وقتی دو ضرر متوجه شخص واحدی بشود، ترجیح از طریق اقل الضررین را اجرا می کنند اما اگر متوجه دو شخص بشود، از این ضابطه بهره نمی جویند (لاری، ۱۴۱۸ ق، ۲۷۸/۱). ترجیح از طریق اقل الضررین، با اشاره لطیفی که به اهم و مهم دارد، ظاهراً باب تراحم را نشان می دهد. بر این اساس، این فقیهان بزرگوار نیز ظاهراً می خواهند به همین نکته اشاره کنند که در تحقق تراحم، وحدت مکلف شرط است.

با این همه، دیدگاه هایی که پیش از محقق نائینی ابراز شده، با استناد به قرینگی مقام امتنان در فهم حدیث لاضرر، بین وحدت و تعدد مکلف فرقی نهاده است (خوانساری، ۱۳۷۳ ق، ۲۲۳) یکی از این فقیهان بزرگوار، شیخ انصاری است که در برخی آثارش بین تعارض ضرر دو شخص و تعارض ضرر یک شخص فرقی نهاده نشده و این دو مسئله دارای حکم واحدی قلمداد شده است (انصاری، ۱۴۲۸ ق، ۴۶۷/۲) اما در برخی از آثارش درباره تعارض ضرری که متوجه دو شخص شده، با تردید و احتمال سخن می گوید (انصاری، ۱۴۱۴ ق، ۱۲۵). برای همین است که پس از روشن تر شدن نظریه جامع باب تراحم در مدرسه نائینی، در بررسی سخنان شیخ، گفته شده است که آنچه در کتاب «مکاسب» در مسئله تولی ولایت جائر بیان شده است قابل دفاع

نقش وحدت مکلف در
تحقق تراحم امتثالی

و آنچه که در رساله لاضرر بیان شده ناموجه است (روحانی قمی، ۱۴۱۳ ق، ۵/۴۵۶).

۲/۲. عدم اشتراط قید وحدت مکلف در ظاهر برخی فروع فقهی

در پاره‌ای از فروع فقهی با این که مکلف، ظاهراً متعدد شده اما فقیه مسئله را در چارچوب باب تراحم، حل می‌کند. باید مشخص شود که در این فروع چه خصوصیتی وجود دارد که تعدد ظاهری مکلف، مانع از اجرای باب تراحم نشده است. به برخی از این فروع اشاره می‌شود.

۲/۲/۱. توقف نجات جان رسول الله ﷺ بر شرب خمر یک مسلمان

یکی از فروع فقهی که در آن، مکلف واحدی وجود ندارد اما باین حال بومی تراحم قلمداد شده، این است که اگر نجات دادن جان رسول الله ﷺ از دست یک ظالم کافر، متوقف بر شرب خمر یک مسلمان بشود، در این صورت دو حکم شرعی در مقام امثال، تراحم یافته‌اند اما هریک از دو تکلیف بر عهده مکلف جداگانه‌ای آمده است؛ چون تکلیف نخست همان حرمت قتل رسول الله ﷺ است که بر عهده آن ظالم کافر آمده و تکلیف دوم نیز حرمت شرب خمر است که در فرض مسئله، بر عهده یک مسلمان آمده است. در اینجا با این که مکلف، متعدد است اما برخی فقیهان تصریح کرده‌اند که قانون اهم و مهم اجرا می‌شود (امام خمینی، ۱۴۱۵ ق، ۲/۱۹۵). از این که قانون اهم و مهم در اینجا اجرا شده معلوم می‌شود که این مسئله بومی باب تراحم امثالی انگاشته شده است.

۲/۲/۲. حرمت انتشار کتب ضلال در باب تراحم

نمونه دومی که باوجود مکلف متعدد، بومی باب تراحم انگاشته شده، این است که بنا بر اطلاق برخی فتاوا^۱ چاپ کتاب ضلال و نگهداری آن به صورت مطلق حرام

جستارهای

فقهی و اصولی

سال دهم، شماره پیاپی ۳۶
۱۴۰۳

۲۴

۱. در ظاهر لسان متقدمان، حفظ کتب ضلال به صورت مطلق، حرام انگاشته شده است اما در لسان برخی از فقیهان متأخر، آنچه حرام انگاشته شده «حفظ کتب ضلال و نسخها لغیر النقص» است. طبق اطلاق دیدگاه اول، تراحم شکل می‌گیرد اما طبق دیدگاه دوم تراحم شکل نمی‌گیرد (برای فتوای متقدمان ن ک: مفید، ۱۴۱۳ ق، ۵۸۹؛ طوسی ۱۴۰۰ ق، ۳۶۵؛ طرابلسی، ۱۴۰۶ ق، ۱/۳۴۵ و ... نیز برای فتوای متأخران، ن ک: آبی، ۱۴۱۷ ق، ۴۴۰/۱؛ حلی ۱۴۰۸ ق، ۴/۲ و ...).

است (طوسی، ۱۴۰۰ ق، ۳۶۵) اما اگر برای ابطال حجت خصم باشد، حرمت چاپ و نشر از فعلیت می‌افتد؛ یعنی بین حکم وجوب ابطال حجت خصم و حکم حرمت چاپ و انتشار کتب ضلال، تراحم امتثالی وجود دارد و حکم حرمت چاپ و انتشار از فعلیت افتاده است درحالی که در اینجا حکم وجوب ابطال خصم، صرفاً بر عهده علما آمده و حکم حرمت چاپ و نشر بر عهده ناشر و چاپخانه‌دار آمده است؛ یعنی دو حکم متزاحم، به یک مکلف تعلق نیافته بلکه به دو مکلف تعلق یافته است ولی بازهم مسئله بومی باب تراحم انگاشته شده است.

۲/۲/۳. گریم زنانه بر روی چهره مرد در باب تراحم

به‌عنوان نمونه سوم، بر چهره‌پردازان حرام است که مرد را شبیه به چهره زنان چهره‌پردازی (گریم) کنند. حالا اگر یک نیروی امنیتی مرد، برای هدف اهمی مانند نفوذ به اردوگاه دشمن ناگزیر از اتخاذ چهره زنانه باشد، همین حکم حرمت، از فعلیت می‌افتد و بر چهره‌پرداز واجب می‌شود که نیروی امنیتی مرد را به‌صورت زن درآورد. بعید است فقیهی در این مسئله مناقشه‌ای داشته باشد، درحالی که وجوب نفوذ به اردوگاه دشمن، تکلیفی است که متوجه چهره‌پردازان نشده بلکه متوجه نیروهای متخصص واجد شرایط و کارکشته امنیتی شده است؛ پس در اینجا نیز دو حکم به دو مکلف تعلق یافته ولی مسئله بومی باب تراحم است.

نقش وحدت مکلف در
تحقق تراحم امتثالی

۳. تحلیل داده‌های منابع فقهی بر اساس تطوّر علم اصول

به نظر می‌رسد برای بررسی تاریخی وحدت مکلف و جایگاه آن در تحقق تراحم امتثالی، ابتدا باید به تطوّر تاریخی دیدگاه‌های اصولی درباره تراحم نگاهی انداخت. چنین نگاهی نشان می‌دهد که مطالعات موضوع تراحم امتثالی به سه دوره قابل تفکیک است. نخستین دوره، دوره پیش از شیخ اعظم انصاری است که فروع فقهی مشتمل بر تراحم امتثالی، در کتب فقهی بررسی می‌شود اما به تراحم هنوز به‌مثابه یک مسئله اصولی نگاه نمی‌شود. دوره دوم که از زمان شیخ انصاری تا پیش از نظریه‌پردازی‌های محقق نائینی ادامه می‌یابد، دوره مطرح‌شدن تراحم به‌مثابه یک مسئله در دانش اصول است اما هنوز همه ابعاد مسئله به‌وضوح و روشنی کامل

نرسیده تا مسئله به طور دقیق و همه جانبه حل شود. دوره سوم که از روزگار محقق نائینی شروع می شود، دوره ای است که مسئله تراحم امثالی از حدّ مسئله صرف بودن فراتر رفته و این فرصت به وجود آمده است که مسئله تراحم امثالی با تأملات محقق نائینی حل شده و به عنوان نظریه ای جامع مطرح شود (عشایری منفرد، ۱۴۰۱، ۲۷).

از آنجا که پیش از محقق نائینی، باب تراحم در علم اصول به صورت مسئله ای مستقل به صورت همه جانبه بررسی نشده، باید دیدگاه فقیهان این دوره را از لابه لای کلمات فقهی شان استخراج کرد. جستجو در میان منابع فقهی مربوط به دوره پیش از طرح نظریه جامع باب تراحم، نشان می دهد که در این دوره، التفات اجمالی یا تفصیلی به نظریه باب تراحم امثالی و شروط تحقق باب تراحم وجود ندارد. برای همین است که به راحتی نمی توان از دیدگاه های فقهی این دوره، موافقت یا مخالفت با اشتراط وحدت مکلف در تحقق تراحم امثالی را نتیجه گرفت.

بر این اساس، اشتراط وحدت مکلف در تحقق باب تراحم را باید در دو برهه از تاریخ علم اصول و علم فقه مورد توجه قرار داد؛ برهه پیش از طرح نظریه جامع باب تراحم امثالی توسط محقق نائینی و دوره پس از طرح نظریه جامع باب تراحم امثالی. فقیهانی که مسائلی مانند قبول ولایت جائر و تعارض ضررین را در برهه نخست، بررسی می کنند غالباً توجهی به این نکته ندارند که وحدت یا تعدد مکلف می تواند در شکل گیری تراحم امثالی نقش داشته باشد. با چنین نگاهی می توان حدس زد که شاید تردید بزرگانی چون شیخ اعظم انصاری درباره تعارض ضررین در فرض تعدد اشخاص، نیز ناشی از همین باشد که در آن روزگار، هنوز همه ابعاد تراحم امثالی به روشنی کافی نرسیده است. چنان که در دیدگاه های محقق خراسانی نیز اگر وحدت و تعدد مکلف به صورت جدی مورد توجه قرار نگرفته است باید ریشه در همین نکته داشته باشد.

باین حال، محقق نائینی نیز هرچند خود مبتکر نظریه جامع باب تراحم بود ولی از ایشان نیز توجه کافی به مسئله اشتراط وحدت مکلف، دیده نمی شود. در اینجا باید توجه داشت که در اندیشه محقق نائینی، ریشه باب تراحم همیشه به عجز مکلف از امثال بر نمی گردد و این شاگردان محقق نائینی بودند که دریافتند برای تحقق باب

تزام حتماً باید مکلف از امتثال دو حکم شرعی عاجز باشد (نائینی، ۱۳۵۲، ۲۷/۱؛ خویی، ۱۴۱۹ ق، ۷/۲). به نظر می‌رسد آن‌چه محقق نائینی را از اندیشیدن به وحدت مکلف بازداشت‌ه همین نکته است که تحقق التزام امتثالی در اندیشه او اعم از عجز مکلف بوده است؛ یعنی در فرض عدم عجز نیز امکان تحقق التزام وجود دارد. ایجاز این نکته، ابهامی دارد که در ادامه مقاله و با اقامه استدلال برای اشتراط وحدت مکلف، برطرف خواهد شد.

۴. علت اشتراط یا عدم اشتراط قید «وحدت مکلف»

تتبع در آثار فقهی نشان داد که در بسیاری از مسائل فقهی وقتی دو حکم متزام، هرکدام بر عهده مکلف جداگانه‌ای آمده باشد، فقیهان مسئله را از باب التزام خارج می‌کنند که نمونه‌هایی از آن همراه با دیدگاه فقیهان مربوط، در دیدگاه نخست فقیهان (اشتراط قید وحدت مکلف) نقل شد اما در برخی از مسائل نیز با وجود تعدد مکلف، فقیهان مسئله را از باب التزام خارج نمی‌کنند که نمونه‌هایی از آن در دیدگاه دوم (عدم اشتراط قید وحدت مکلف) نقل شد. برای تحلیل اصولی باید این دو طایفه از فروع فقهی جداگانه بررسی شود.

۴/۱. علت اشتراط وحدت مکلف

برای بررسی این که چرا وحدت مکلف، در تحقق باب التزام شرط شده، پیش از هر چیز باید به کلمات بزرگان مراجعه شود. اغلب فقیهانی که درباره وحدت مکلف در تحقق باب التزام سخن به میان آورده‌اند، در صدد ارائه استدلال جامع و مانع برای این دیدگاه نبوده‌اند بلکه در هنگامه اثبات یا ابطال یک فرضیه فقهی در حدی که همان فرضیه را اثبات کند، سخنی به میان آورده‌اند.

۴/۱/۱. دیدگاه سید لاری

محقق لاری در بحث یاری ظالمان، به این سخن اشارتی کرده است. در باور ایشان یاری ظالمان مسئله مبهمی است که به چهار ریز مسئله قابل تجزیه است؛ چون مکلف گاه برای امتثال تکالیفی که بر عهده خودش آمده، ناگزیر است با ظالمان همکاری کند اما گاهی همکاری با ظالمان برای این است که آن‌ها را در امتثال تکالیفی که

نقش وحدت مکلف در
تحقق التزام امتثالی

بر عهده خودشان آمده است یاری کند. در هر یک از این دو حالت، همکاری با ظالمان ممکن است در مواردی موجب ظلم به انسان‌های دیگر بشود چنان‌که ممکن است صرفاً مسبب از حرمت شرعی باشد و حق الناس در آن ضایع نشود. در ریز مسئله اول که مکلف برای امتثال تکالیف شخصی خودش، ناگزیر است با ظالمان همکاری کند اما همکاری‌اش به ظلم و تضییع حق الناس منجر نمی‌شود، اولاً ادله «الضرورات تبیح المحظورات» شامل این فرض می‌شود و حرمت همکاری را رفع می‌کند و ثانیاً هیچ مانعی هم در مقام وجود ندارد، البته چون مسئله داخل در باب تزاحم است، قاعده جواز ارتکاب اقل القبیحین نیز در مقام وجود دارد.

در ریز مسئله دوم که همکاری مکلف، برای امتثال تکالیفی است که بر عهده خودش آمده است ولی این همکاری به ظلم و تضییع حق الناس منجر می‌شود، حتی اگر عمومات اضطرار بخواهد شامل این فرض بشود، مانعی در مقام وجود دارد؛ چون حرمت و قبح ظلم آبی از تخصیص است و به وسیله ادله اضطرار رفع نمی‌شود.

در ریز مسئله سوم و چهارم که انگیزه مکلف از همکاری با ظالمان، امتثال تکالیف شخصی خودش نیست بلکه این است که آن ظالمان بتوانند تکالیف خودشان را امتثال بکنند، اولاً جواز همکاری مقتضی ندارد چون عمومات اضطرار، شامل این دو فرض نمی‌شود، ثانیاً در ریز مسئله چهارم که همکاری منجر به ظلم نیز می‌شود، افزون بر نبود مقتضی، مانعی نیز در مقام وجود دارد؛ چون مکلف می‌خواهد مرتکب یک ظلم اختیاری بشود که عقل و نقل آن را آبی از تخصیص می‌داند.

محقق لاری در اینجا دو ادعای مهم دارد: ادعای نخست این که در همکاری‌های منجر به ظلم، حرمت و قبح عقلی ظلم به گونه‌ای است که به وسیله ادله اضطرار امکان رفع آن وجود ندارد. وی این ادعا را به درک ضروری عقل و ادله نقلی مستند کرده است (لاری ۱۴۱۸ ق، ۱/ ۲۲۷).^۱ ادعای دوم آن که قاعده «جواز ارتکاب اقل القبیحین»

۱. وی درک عقل را درباره این گزاره کاملاً بدیهی می‌داند و برای اثبات نقلی این ادعا نیز به آیاتی مانند «عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَ عَلَيَكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ» (نور/ ۵۴) و «لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ» (مانده/ ۱۰۵) و ... استناد کرده است. ظاهراً ایشان از آیات برداشت

در باب تزاحم و عمومات اضطرار شامل ریز مسئله سوم و چهارم که مکلف برای امتثال تکالیف دیگران می‌خواهد مرتکب فعل حرام شود، نمی‌شود. همین ادعای دوم به مسئله این مقاله مرتبط است.

در باور سید لاری، تفاوتی که ریز مسئله سوم و چهارم را از ریز مسئله‌های سابق جدا می‌کند، این است که اعانه ظالم وقتی برای انجام تکالیفی باشد که بر عهده خود مکلف آمده، حرمتش به وسیله ادله اضطرار قابل رفع است؛ چون برای مکلف اضطرار وجود دارد اما وقتی برای انجام تکالیفی باشد که بر عهده مکلف دیگری آمده، هیچ اضطراری برای مکلف اول وجود ندارد تا بخواهد با استفاده از قاعده «جواز ارتکاب اقل القبیحین» که ویژه مضطر است، حرمت را رفع کند؛ چون این قاعده فقط درجایی اجرا می‌شود که مکلف به ارتکاب عمل قبیح مضطر شده باشد و کار او بین ارتکاب قبیح و اقبیح، دوران یافته باشد. گویا در نگاه محقق لاری فقط در چنین جایی است که عقل عملی به سبب تحقق دو موضوع، ارتکاب عمل قبیح را می‌پذیرد؛ موضوع اول همان اضطرار است که مولّد حکم «جواز ارتکاب عنوان کلی عمل قبیح» است و موضوع دوم نیز «دوران امر بین قبیح و اقبیح» است که ارتکاب قبیح را تعیین و واجب می‌کند (لاری، ۱۴۱۸ ق، ۱/ ۲۲۸).

نقش وحدت مکلف در
تحقق تزاحم امتثالی

۲۹

۴/۱/۲. دیدگاه مختار

به نظر می‌رسد برای یافتن چرایی اشتراط وحدت مکلف، ابتدا باید نگاهی به ریشه باب تزاحم افکند. در باب تزاحم امتثالی، دو حکم وجود دارد که به جهت عجز شرعی مکلف، امکان به فعلیت رسیدن هر دو وجود ندارد. برای همین است که دو حکم شرعی، بر سر اینکه کدام یک از آن‌ها به مرتبه فعلیت برسد تا امتثالش

کرده‌اند که تکلیف هرکس متوجه خود او است و خود او است که امتثال آن را بر عهده دارد و عصیان یک مکلف ضرری به مکلفان دیگر نمی‌زند تا مکلفان دیگر درباره عصیان و اطاعت او مسئولیتی داشته باشند. هم چنین به آیات مبارکی مانند «وَلَا تُطِيعُ الْكَافِرِينَ» (أحزاب/ ۱)، «وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا» (هود/ ۱۱۳) و «وَلَا تُطِيعُوا مَنْ أَغْوَيْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ» (کهف/ ۲۸) نیز استناد کرده است که ظاهراً مقصود ایشان این بوده است که بفهماند جانثرائی که تکالیف خودشان را عصیان می‌کنند، از قبیل «الکافِرین»، «الذین ظلموا» و «من اغفلنا قلبه» هستند که خداوند نه تنها همکاری با آن‌ها برای امتثال تکالیفشان را بر عهده شما قرار نداده بلکه اصلاً همکاری با آن‌ها را نهی نیز فرموده است (لاری، ۱۴۱۸ ق، ۱/ ۲۲۷).

بر مکلف واجب شود، باهم رقابت دارند. هرگاه چنین موضوعی محقق شود، عقل حکم می‌کند که اگر یکی از دو تکلیف اهم است همان فعلیت می‌یابد و قدرت مکلف باید صرف امتثال همان شود.

گذشت که اصولیان پس از محقق نائینی، ریشه باب تزاحم را «عجز مکلف از امتثال دو تکلیف متزاحم» می‌دانند (نائینی، ۱۳۵۲، ۲۷۰/۱). این عجز، موجب از دست رفتن قدرت می‌شود. قدرت نیز در مدرسه نائینی، شرط فعلیت تکالیف است. اصولیان قدرت را به قدرت تکوینی و قدرت شرعی معنا کرده‌اند. مراد از قدرت شرعی همین است که مکلف در هنگامی که یک تکلیف بر عهده او آمده، نباید تکلیف دیگری که او را از انجام متعلّق تکلیف اول عاجز کند، بر عهده‌اش آمده باشد. به عبارت دیگر ذمه مکلف نباید مشغول به تکلیف دیگری که اهمیتش مساوی با این تکلیف یا بیشتر از آن است، شده باشد (صدر ۱۴۱۷ ق، ۲/ ۲۵۸ و ۲۶/۷).

به طور کلی درباره رابطه قدرت و تکلیف دو دیدگاه عمده وجود دارد؛ برخی از اصولیان عجز را مانع از تکلیف می‌دانند و برخی دیگر قدرت را شرط تکلیف می‌دانند. در اندیشه دوم، اشتراط قدرت برای تکلیف به سه شکل تفسیر شده است: تفسیر اول به اشتراط قدرت در متعلّق تکلیف برمی‌گردد؛ یعنی عقل حکم می‌کند که تکلیف کردن شخص عاجز، قبیح است. تفسیر دوم نیز مانند تفسیر اول است با این تفاوت که در تفسیر دوم دیگر نیازی به درک عقل نیست بلکه تکلیف کردن عاجز، به اقتضای خود تکلیف ممنوع است؛ یعنی اصلاً بعث کردن مکلف به سوی امر غیر مقدور امکان ندارد تا عقل بخواهد آن را قبیح بداند یا غیر قبیح. طبق تفسیر سوم امر کردن و تکلیف کردن مکلف، مشروط به قدرت نیست بلکه آن‌چه مشروط به قدرت است، امتثال است (قمی، ۱۳۷۱، ۲۰۵/۱ و ۲۰۶).

با این تفاسیر، قدرت را چه شرطی برای متعلّق تکلیف بدانیم و چه شرطی برای عنصر امتثال بدانیم، در هر حال باب تزاحم بایی است که در آن، وجود حکم اهم و تعلق آن به ذمه مکلف، او را از امتثال حکم مهم عاجز کرده است. همین عجز موضوعی است که عقل بر اساس آن حکم به عدم فعلیت حکم مهم می‌کند تا حکم اهم مقدم شود. به عبارت دیگر وجوب عقلی تقدیم اهم بر مهم، یک حکم است که

جستارهای

فقهی و اصولی

سال دهم، شماره پیاپی ۳۶
۱۴۰۳

۳۰

موضوعش «عجز مکلف در مقام امتثال» است. بی گمان برای این حکم عقلی، تحقق موضوع (عجز) ضرورت دارد و بدون این عجز نمی توان سخن از تقدیم اهم و بر مهم به میان آورد.

حال سخن در این است که وقتی خطاب اول به مکلف اول توجه یافته و خطاب دوم نیز به مکلف دوم توجه یافته باشد، حتی اگر این دو حکم در مقام امتثال قابل جمع نباشند، اما چون هر خطاب به مکلف جداگانه ای تعلق یافته، خطاب این مکلف هیچ ربط و علقه ای با مکلف دیگر ندارد تا بخواهد او را از امتثال حکم دیگری که بر عهده خودش آمده، عاجز کند؛ بنابراین عجز از امتثال یا عجز از اتیان متعلق تکلیف که عنصر هویت بخش باب تراحم بود در اینجا منتفی و در نتیجه مسئله از باب تراحم خارج می شود.

۴/۲. علت عدم اشتراط وحدت مکلف

چنان که گذشت، نکته اصلی در اشتراط وحدت مکلف، این است که وقتی دو مکلف با دو حکم متنافی جداگانه وجود داشته باشد، اشتغال ذمه مکلف دوم به تکلیف دوم موجب عجز مکلف اول از امتثال حکم اول نمی شود تا حکم اول از عهده او ساقط شود اما باید به این نکته توجه داشت که گاه حکمی که بر عهده مکلف دوم آمده، به گونه ای است که با مکلف اول نیز بی ارتباط نیست چنان که گاه به نحو واجب کفایی به مکلف اول نیز ارتباط می یابد؛ بنابراین مکلف اول، با نگاه دقیق، دو تکلیف بر عهده دارد و بدین جهت مسئله بومی باب تراحم است. برای همین است که وقتی به مکلفی می گویند اگر شراب ننوشی رسول الله ﷺ را مکلف دیگری خواهد کشت، همین مکلف دو تکلیف دارد؛ یکی درباره شرب خمر و دیگری درباره نجات جان رسول الله ﷺ، چنان که درباره کتب ضلال، تکلیف متوجه ناشر نیز شده است و ناشر دو تکلیف دارد؛ یکی حرمت انتشار کتاب ضلال و دیگری وجوب همکاری در دفاع از احکام اسلامی و ابطال شبهات مربوط به آن. در این موارد که در ناحیه مکلف، وحدت تعددنا وجود دارد، همین که بعد از دقت و تحلیل معلوم می شود که دو تکلیف بر عهده یک

نقش وحدت مکلف در
تحقق تراحم امتثالی

مكلف آمده، تعدد مكلف به وحدت مكلف منقلب شده و در نتیجه مسئله بومی باب تراحم می شود.

نتیجه گیری

تنوع نمونه های ذکر شده در بخش نخست تحقیق، نشان داد که مسئله وحدت مكلف در تحقق تراحم امثالی، مسئله پرکاربردی است که دامنه ثمراتش، از فقه فردی تا فقه فرهنگ و فقه پزشکی ساری و جاری است. از سوی دیگر برای این که اشتراط وحدت مكلف در باب تراحم امثالی اثبات شود، این استدلال اقامه شد که در باب تراحم، آنچه که موجب تقدم تکلیف اهم و عدم فعلیت حکم مهم می شود، عجز مكلف از امثال تکلیف مهم است. این عجز نیز ناشی از آن است که ذمه مكلف به یک تکلیف اهم، مشغول شده و به همین جهت قدرت لازم برای امثال حکم مهم، منتفی شده است در حالی که وقتی دو تکلیف متنافی به دو مكلف جداگانه تعلق می گیرد، تکلیف اهم که بر عهده مكلف اول آمده، تأثیری بر انتفای قدرت مكلف دوم ندارد تا عجز محقق شود. وقتی عجز محقق نشد، مسئله از باب تراحم خارج می شود مگر این که تکلیف مهم از تکالیفی باشد که شارع تحقق آن را از همه مكلفان خواسته است؛ چون در چنین فرضی، ممکن است یک مكلف، دو تکلیف داشته باشد و بدین جهت، مسئله بومی باب تراحم شود. لازمه این استدلال، آن است که وحدت مكلف در باب تراحم، یک شرط عقلی غیر قابل تخصیص است و فروعی که در آن ها تعدد ثمائی وجود دارد، از این شرط استثناء نشده اند بلکه با ارجاع به وحدت مكلف، باز هم این شرط، درباره آن ها رعایت شده است. حسب یافته این تحقیق، به عنوان یک راه حل فقهی، شایسته است فقیه در هنگام حل مسئله های تراحم بنیان، هرگاه وحدت مكلف را مشکوک یافت این نکته را نیز توجه کند که این حکم از احکامی است که شارع تحقق آن را از یک مكلف خواسته یا از همه مكلفان.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال دهم، شماره پیاپی ۳۶
۱۴۰۳

۳۲

منابع

قرآن کریم

آبی، حسن بن ابی طالب. (۱۴۱۷ ق). **كشف الرموز في شرح مختصر النافع**. چاپ سوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

ابن براج، عبدالعزيز. (۱۴۰۶ ق). **المهذب**. قم: دفتر انتشارات اسلامی.

امام خمینی، سید روح الله. (۱۴۰۹ ق). **تهذیب الأصول**. مقرر جعفر سبحانی، قم: دار الفکر.

امام خمینی، سید روح الله. (۱۴۱۵ ق). **المکاسب المحرمة**. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

امام خمینی، سید روح الله. (۱۴۲۹ ق). **کتاب البيع**. مقرر محمدحسن قدیری. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

انصاری، شیخ مرتضی. (۱۴۱۴ ق). **رسائل فقهية للشيخ الانصاري**. قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.

انصاری، شیخ مرتضی. (۱۴۱۵ ق). **کتاب المکاسب**. قم: کنگره بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.

انصاری، شیخ مرتضی. (۱۴۲۸ ق). **فوائد الاصول**. چاپ نهم، قم: مجمع الفکر الاسلامی.

بهجت، محمدتقی. (۱۴۲۳ ق). **وسيلة النجاة**. چاپ دوم، قم: انتشارات شفق.

توحیدی، محمدعلی. (۱۴۱۲ ق). **مصباح الفقاهة (المکاسب)**. تقریرات درس آیت الله خویی، بیروت: دار الهادی.

حلی، حسین. (۱۴۳۲ ق). **اصول الفقه**. قم: مکتبه الفقه و الاصول المختصة.

حلی، نجم الدین. (۱۴۰۸ ق). **شرائع الاسلام في مسائل الحلال والحرام**. چاپ دوم، قم: اسماعیلیان.

خوانساری، موسی بن محمد. (۱۳۷۳ ق). **رسالة في قاعدة نفی الضرر للخوانساري**. تهران: المکتبة المحمدية.

خویی، سید ابوالقاسم. (۱۴۱۸ ق). **موسوعة الامام الخويي**. قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخویی.

خویی، سید ابوالقاسم. (۱۴۱۹ ق). **دراسات في اصول الفقه**. مقرر سید علی هاشمی شاهرودی، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی.

روحانی قمی، سید صادق. (۱۴۲۹ ق). **منهاج الفقاهة**. چاپ پنجم، قم: انوار الهدی.

روحانی قمی، سید محمد. (۱۴۱۳ ق). **منتقى الأصول**. قم: دفتر آیت الله روحانی.

سبحانی، جعفر. (۱۴۱۸ ق). **نظام القضاء و الشهادة في الشريعة الإسلامية الغراء**. قم: مؤسسه الامام الصادق عليه السلام.

طباطبایی یزدی، سید کاظم. (۱۴۰۹ ق). **العروة الوثقى**. چاپ دوم، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.

نقش وحدت مکلف در
تحقق تراحم امتثالی

طرابلسی، ابن براج. (۱۴۰۶ ق). **المهذب**. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

طوسی، محمد بن الحسن. (۱۴۰۰ ق). **النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى**. چاپ دوم، بیروت: دار الكتاب العربی.

عشایری منفرد، محمد (۱۴۰۱). نظریه جامع باب تراحم از ابتکارات محقق نائینی. **فصلنامه پژوهشهای اصولی**، ۹ (۳۲)، ۵۴-۲۷.

علیدوست، ابوالقاسم. (۱۳۹۶). **فقه و مصلحت**. چاپ چهارم، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه.

فقیه، محمد تقی. (۱۴۰۷ ق). **قواعد الفقیه**. چاپ دوم، بیروت: دارالاضواء.
قیاض کابلی، محمد اسحاق. (بی تا). **تعالیق مبسوطه علی العروة الوثقی**. قم: انتشارات محلاتی.
قمی، سید تقی. (۱۳۷۱). **آراؤنا فی أصول الفقه**. قم: محلاتی.

کاظمی، محمد علی. (۱۳۷۶). **فوائد الأصول تقریرات درس میرزای نائینی**، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
گلپایگانی، سید محمد رضا. (۱۴۱۳ ق). **کتاب القضاء للکلبایگانی**. مقرر سید علی حسینی میلانی، قم: دار القرآن الکریم.

لاری، سید عبدالحسین. (۱۴۱۸ ق). **التعلیقة علی المکاسب**. قم: مؤسسه المعارف الإسلامیة.
مفید، محمد بن محمد بن نعمان. (۱۴۱۳ ق). **المقنعة**. قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.
نائینی، میرزا محمد حسین. (۱۳۵۲). **اجود التقریرات**. مقرر سید ابوالقاسم خویی، قم: مطبعة العرفان.
نجفی، محمد حسن. (۱۴۰۴ ق). **جواهر الكلام فی شرح شرائع الاسلام**. چاپ هفتم، بیروت: دار إحياء التراث العربی.

نوری همدانی، حسین. (۱۴۳۴ ق). **الامر بالمعروف و النهی عن المنکر بحوث فقهیة**. چاپ چهارم، قم: مهدی موعود.

هاشمی شاهرودی، سید محمود. (۱۴۲۳ ق). **موسوعة الفقه الإسلامی طبقاً لمذهب أهل البيت علیهم السلام**، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی.

هاشمی شاهرودی، سید محمود. (۱۴۳۱ ق). **اضواء و آراء: تعلیقات علی کتابنا بحوث فی علم الأصول**. قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی.

هاشمی شاهرودی، سید محمود. (۱۴۱۷ ق). **بحوث فی علم الاصول**. تقریرات درس خارج آیت الله سید محمد باقر صدر، چاپ سوم، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام.
همدانی، آقا رضا. (۱۴۱۶ ق). **مصباح الفقیه**. قم: مؤسسه الجعفریة لإحياء التراث و مؤسسه النشر الإسلامی.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال دهم، شماره پیاپی ۳۶
۱۴۰۳

۳۴

References

The Holy Qur'ān.

Ābī, Hassan ibn Abī Ṭālib. 1996/1417. *Kashf al-Rumūz fī Sharḥ al-Mukhtaṣar al-Nāfi*. Edited by 'Alī Panāh Ishtihārdī. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn. Ibn Barrāj al-Ṭirāblusī, 'Abdulazīz. 1985/1406. *Al-Muhadhab*. Qom. Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.

al-Mūsawī al-Khumaynī, al-Ṣayyid Rūḥ Allāh (al-Imām al-Khumaynī). 1988/1409. *Tahdhīb al-Uṣūl*. Edited by Ja'far al-Subḥānī al-Tabrizī. Qom: Dār al-Fikr.

al-Mūsawī al-Khumaynī, al-Ṣayyid Rūḥ Allāh (al-Imām al-Khumaynī). 1994/1415. *Al-Makāsib al-Muḥaramah*. Qom: Mu'assasat Ismā'īlīyān.

al-Mūsawī al-Khumaynī, al-Ṣayyid Rūḥ Allāh (al-Imām al-Khumaynī). 2008/1429. *Kitāb al-Bay'*. Tehran: Mu'assasat Tanzīm wa Nashr Āthār al-Imām al-Khumaynī.

Murtaḍā Ibn Muḥammad Amin (al-Shaykh al-Anṣārī). 1993/1414. *Ras'il Fiqhīyah*. Qom: al-Mu'tamar al-'Ālamī Bimunasabat al-Ḍhikrā al-Mi'awīyya al-Thāniyya li Milād al-Shaykh al-A'ẓam al-Anṣārī.

al-Anṣārī, Murtaḍā Ibn Muḥammad Amin (al-Shaykh al-Anṣārī). 1994/1415. *Kitāb al-Makāsib*. Qom: al-Mu'tamar al-'Ālamī Bimunasabat al-Ḍhikrā al-Mi'awīyya al-Thāniyya li Milād al-Shaykh al-A'ẓam al-Anṣārī.

al-Anṣārī, Murtaḍā Ibn Muḥammad Amin (al-Shaykh al-Anṣārī). 2007/1428. *Farā'id al-Uṣūl*. Qom: Majma' al-Fikr al-Islāmī.

Bahjat Gīlānī Fūmanī, Muḥammad Taqī. 2002/1423. *Wasīlat al-Nijāt*. 2nd. Qom: Intishārāt Shafaq.

al-Mūsawī al-Khu'ī, al-Sayyid Abū al-Qāsim. 1991/1412. *Miṣbāḥ al-Fiqāhah*. Edited by Muḥammad 'Alī Tawḥīdī. Beirut: Dār al-Hādī.

Ḥillī, Ḥusayn. 2011/1432. *Uṣūl al-Fiqh*. Qom: Maktabat al-Fiqh wa al-Uṣūl al-Mukhtaṣat. al-Ḥillī, Najm al-Dīn Ja'far Ibn al-Ḥasan (al-Muḥaqqiq al-Ḥillī). 1987/1408. *Sharḥ 'i' al-Islām fī Masā'il al-Ḥalāl wa al-Ḥarām*. 2nd. Edited by 'Abd al-Ḥusayn Muḥammad 'Alī Baqqāl. Qom: Mu'assasat Ismā'īlīyān.

al-Khāwensārī al-Najafī, Mūsā ibn Muḥammad. 1952/1373. *Risālat fī Qā'idat Nafy al-Dararr*. Tehran: al-Maktabat al-Muḥammadīyah.

al-Mūsawī al-Khu'ī, al-Sayyid Abū al-Qāsim. 1997/1418. *Mawsū'at al-Imām al-Khu'ī*. Qom: Mu'assasat Ihyā' Āthār al-Imām al-Khu'ī.

al-Hāshimī al-Shāhrūdī, al-Sayyid Maḥmūd. 1998/1419. *Dirāsāt fī 'Ilm al-Uṣūl*. Taqrīrāt Sayyid al-Khu'ī. Qom: Dā'irat al-Ma'ārif al-Fiqh al-Islāmī. al-Ḥusaynī al-Rawḥānī, al-Sayyid Ṣadiq. 2008/1429. *Minḥāj al-Fiqāhah*. 5th. Qom: Anwār al-Hudā.

al-Ḥusaynī al-Rawḥānī, Sayyid Muḥammad. 1992/1413. *Muntaqā al-Uṣūl*. Taqrīr (written by) 'Abd al-Ṣāḥib al-Ḥakīm. Qom: the Office of al-Sayyid al-Ḥusaynī al-Rawḥānī.

al-Subḥānī al-Tabrizī, Ja'far. 1997/1418. *Nizām al-Qaḍā' wa al-Shihādāt fī al-Sharī'at*

al-Islāmīyya al-Gharrā'. Qom: Mu'asissat al-Imām al-Ṣādiq.
 al-Ṭabāṭabā'ī al-Yazdī, al-Sayyid Muḥammad Kāzim. 1988/1409. *al-'Urwat al-Wuthqā fīmā Ta'ummu bihī al-Balwā*. 2nd. Beirut: Mu'assasat al-A'lamī li al-Maṭbū'āt.
 Ibn Barrāj al-Ṭirāblusī, 'Abdulazīz. 1985/1406. *Al-Muhadhab*. n.p. Mu'assasat al-Nash al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
 al-Ṭūsī, Muḥammad Ibn Ḥasan (al-Shaykh al-Ṭūsī). 1979/1400. *al-Nihāyat fī Mujarrad al-Fiqh wa al-Fatāwā*. 2nd. Beirut: Dār al-Kitāb al-'Arabī.
 'Ashāyirī Munfarid, Muḥammad. 2022/1401. *Naẓariyih-yi Jāmi'-i Bāb-i Tazaḥum az Ibtikārāt-i Muḥaqiq Nā'inī*. Faṣlnāmih-yi Pazhūhish-hāyi Uṣūlī, 9 (32), 27-54.
 'Alidūst, Abulqāsim. 2017/1396. *Fiqh wa Maṣlaḥat*. 4th. Tehran: Intishārāt-i Pazhūhish-gāh-i Farhang wa Andīshih.
 Faqīh, Muḥammad-Taqī. 1986/1407. *Qawā'id al-Fiqhīyah*. 2nd. Beirut: Dār al-Aḍwā'.
 Fayyāḍ Kābulī, Muḥammad Ishāq. n.d. *Ta'ālīq Mabsūṭat 'alā al-'Urwat al-Wuthqā*. Qom: Intishārāt Muḥallātī.
 al-Ṭabāṭbā'ī al-Qommī, al-Sayyid Taqī. 1992/1371. *Ārā'unā fī Uṣūl al-Fiqh*. Qom: Maḥallātī.
 al-Kāzimī al-Khurāsānī, Muḥammad 'Alī. 1997/1376. *Fawā'id al-Uṣūl (Taqrīrāt Baḥṡ al-Mīrzā al-Nā'inī)*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
 al-Mūsawī al-Gulpāyghānī, al-Sayyid Muḥammad Riḍā. 1992/1413. *Kitāb al-Qaḍā*. Qom: Dār al-Qur'ān al-Karīm.
 Al-Lārī, Sayyid 'Abd al-Ḥusayn. 1998/1418. *al-Ta'līqāt 'Alā al-Makāsib*. Mu'asissat al-Ma'ārif al-Islāmīyah.
 Ibn Nu'mān, Muḥammad Ibn Muḥammad (al-Shaykh al-Mufīd). 1992/1413. *al-Muqni'at*. Qom: al-Mu'tamar al-'Ālamī li Alfīyyat al-Shaykh al-Mufīd.
 Al-Gharawī al-Nā'inī, Muḥammad Ḥusayn (al-Muḥaqiq al-Nā'inī, Mīrzā Nā'inī). 1973/1352. *Ajwad al-Taqrīrāt. Taqrīrāt al-Sayyid al-Khu'ī*. Qom: Maṭba'at al-'Irfān.
 al-Najafī, Muḥammad Ḥasan. 1983/1404. *Jawāhir al-Kalām fī Sharḥ Sharā'i' al-Islām*. 7th. Edited by 'Abbās al-Qūchānī. Beirut: Dār Iḥyā' al-Turāth al-'Arabī.
 Al-Nūrī al-Hamidānī, Ḥusayn. 2012/1434. *Al-Amir bi al-Ma'rūf wa al-Nahy 'an al-Munkar Buḥūth al-Fiqhīyah*. 4th. Qom: Intishārāt Mahdī Maw'ūd.
 al-Hāshimī al-Shāhrūdī, al-Sayyid Maḥmūd. 2002/1423. *Mawsū'at al-Fiqh al-Islāmī Ṭibqan li Maḍḥab Ahl al-Bayt ('A)*. Qom: Mu'asissat Dā'irat al-Ma'ārif al-Fiqh al-Islāmī.
 al-Hāshimī al-Shāhrūdī, al-Sayyid Maḥmūd. 2010/1431. *Aḍwā' wa Ārā'; Ta'līqāt 'alā Kutubunā Buḥūth fī 'Ilm al-Uṣūl*. Qom: Mu'asissat Dā'irat al-Ma'ārif al-Fiqh al-Islāmī.
 al-Hāshimī al-Shāhrūdī, al-Sayyid Maḥmūd. 1996/1417. *Buḥūth fī 'Ilm al-Uṣūl. Taqrīrāt Sayyid Muḥammad Bāqir al-Ṣadr*. Qom: Dā'irat al-Ma'ārif al-Fiqh al-Islāmī.
 Hamidānī, Riḍā. n.d. *Miṣbāḥ al-Faqīh*. 1995/1416. Qom: al-Maktabat al-Ja'farīya li Iḥyā' al-Turāth & Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.